

زمرم عشق

قاسم نخجوانی (شاهد)



انتشارات نگارونما

سرشناسه	:	نخجوانی، قاسم، ۱۳۱۵-
عنوان و نام پدیدآور	:	زمزم عشق
مشخصات نشر	:	تهران : نگار و نیما (نگیما)، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	:	۱۵۸ ص.
شابک	:	978-600-7073-32-2
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبای مختصر
یادداشت	:	فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است
شماره ثبت‌شناسی ملی	:	۳۸۷۸۵۶۰



انتشارات نگار و نیما

تهران صندوق پستی ۱۱۴۵/۱۳۱۴۵

تلفکس: ۶۶۹۲۸۳۱۶ - ۶۶۱۲۱۰۹۵

www.negima.ir
Email: info@negima.ir

زمزم عشق

قاسم نخجوانی (شاهد)

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۷۳-۳۲-۲

فهرست

سخنی با خوانندگان	
زگرم عشق	صفحه ۱۱
مدایح جانان	صفحه ۷۵
شهریار عشق	صفحه ۸۵
دربارگاه خدایان سخن	صفحه ۹۳
یاران رفت	صفحه ۹۹
مادرانه	صفحه ۱۰۷
قطعات	صفحه ۱۱۵
رباعیات و دوبیتی‌ها	صفحه ۱۳۹
تکبیت‌ها	صفحه ۱۵۱

به نام خدا

سخنی چند با خوانندگان

در آغاز لازم دانستم به بیان دو مقوله شعر و شاعر بپردازم تا خوانندگان عزیز با سیاق شعری بنده آشنا شوند.

شعر چیست و شاعر کیست؟

شعر مکنونات قای شاعر است که بنا به موقعیت و یافتن سوژه و با رعایت وظایف اولیه شاعر سروده می‌شود. شاعر همان احساسات مردم و محیط خویش است و از سوی دیگر شاعر باید معلم فلسفه و خلار باشد. این معنا به آنچه می‌گوید و می‌سراید ایمان و اعتقاد داشته و به آن عمل نماید.

بنا به آنچه گفته شد شاعر گذر از سنن ادبیات و تاریخ باید با آگاهی از احساسات و مسائل مردم که عبارتند از شناخت آفریننده (خدا) و آفرینش (همه موجودات)، عشق، ایمان، راستگویی، امانتداری، حسن سلوک و زیبایی‌شناسی و دوری از حسادت، نفرت و خودخواهی به سرودن مکنونات قلبی خود که (شعر) است، بپردازد.

لازمه آشنایی و بهره‌گیری از تجربیات بزرگان فرهنگ و هنر، مطالعه آثار پیشینیان و شکار واژه‌های زیباست که از هر یک از آنها به بهترین شکل استفاده شود.

مهم‌تر آنکه شاعر هنگام سرودن شعر نباید تنها تابع احساس باشد بلکه اندیشه و اندیشه را توأمان به کار گیرد تا خواننده از خواندن اثر لذت برده و پیام شعر را در بدنه معتقد شعر بدون لحاظ کردن احساس و اندیشه اثری بی‌ارزش بوده و خواننده رغبتی به آن نخواهد داشت.

با در نظر داشتن مورد بالا شعر که اصطلاحاً به سخن موزون گفته می‌شود، بدون استثنا باید دارای پیام باشد، زیرا شعر بدون پیام نظمی خواهد بود که فقط به درد خود شاعر می‌خورد و دیگران بهره‌ای از آن نخواهند برد.

بنابر آنچه گفته شد، شعر کامل به شعری گفته می‌شود که تمام اجزای آن به حد اعلا باشد.

مظهر کامل شعر نیز سخنی است که روح شعر داشته باشد و بالاخره شعر زبان عشق است و تا کسی عاشق نباشد، شاعر نخواهد شد.

اثری را که شما خواننده عزیز در پیش رو دارید، حاصل تلاش و کوشش یک عمر بنده است. به یاد دارم از نوجوانی ذوق ادبی را در خود یافته‌ام و با آنکه راهبر و مشوقی نداشتم با استفاده از دیوان حافظ که در آن روزگار غزل‌های خواجه در حد فهم و درک من نبود، مجموعه پنج جلدی استاد شهریار را الگو قرار داده و بیشتر سروده‌هایم در زمینه‌های گوناگون نشأت گرفت. از غزل‌های ایشان بود که از همان زمان خود را شاگرد و پیرو آن مرد بزرگ دانستم. زیرا هنگامی که یکی از غزل‌های خواجه را می‌خواندم، از فهم و درک آن عاجز بودم. به طور مثال آنکه می‌خواندم: «فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دلشادم / بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم» در نای نوای آن مشکل داشتم تا چه رسد به تعبیر آن که در آن روزگار چیزی از آن درک نمی‌کردم. ولی هنگامی که از اشعار دلنشین و عاشقانه شهریار قطعه زیبایی: «امشب ای ماه به درد / من / آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی» را می‌خواندم خود را غرق در شور و شغف می‌فردم، زیرا کلمه به کلمه آن غزل را تشخیص می‌دادم که گفتم: «بی‌مدد و اوستاد و مکتب‌ستیز / صاحب گنجینه‌های گوهرم امشب» و تا جایی که اولین غزل را که با این بیت آغاز می‌شود: هست آری و مرا که بینم جمال تو / بینم جمال تو، برسم بر وصال تو. در همان سال سرودم. از آن زمان به خواندن غزل‌های استاد شهریار پرداختم که آرام آرام با قواعد شعر آشنا شده و به سرودن شعر مشغول شدم.

بنده با نام قاسم نخجوانی روستازاده‌ای هستم که در روز ششم بهمن ماه سال ۱۳۱۱ خورشیدی از پدری به نام حسین و مادری از سلسله سادات آن زمان حضرت احمد ابن موسی علیه‌السلام (شاه چراغ) در روستایی به نام (کردامیر) پا به عرصه وجود گذاشته و مرا (قاسم) نامیدند. زیرا سرسلسه خاندان (نخجوانی) مرحوم (مولاخان) که در آن روستا (کردامیر) از توابع (شهر نخجوان) می‌زیسته اند، پس از انعقاد قرارداد ننگین (ترکمن‌چای) در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار می‌گوید: (ما زیر بیرق اجنبی نمی‌مانیم) و محل سکونت خود را ترک گفته و رهسپار خطه شهریار شده و در روستای کنونی که در آن روزگار (ده سیدها) نامیده می‌شد، مسکن گزیده و این روستا را (کردامیر) می‌نامند.

من در این روستا در خانهای نسبتاً وسیع که هنوز هم باقی است، رشد و نمو کردم. تا زمانی که احساس کردم نمی‌توانم در آن محیط به حد کافی رشد کنم.

پس در وابستگی عجیبی به من داشت و می‌خواست که برای همیشه در کنار او باشم، ولی مگر امکان داشت شوریده‌حالی چون من در یک روستا همانند مرغی در قفس به سر برد.

این بود که روستا را ترک گفته، به تهران رفتم و در وزارت گمرکات و انحصارات استخدام شدم. ولی به واسطه نداشتن کارت پایان خدمت سربازی در سال ۱۳۳۶ وارد خدمت ارتش شده و در اسفند ماه سال ۱۳۶۷ پس از ۲۶ سال خدمت به افتخار بازنشستگی نایل شدم. اما حکایت دیدار با استاد شهریار نیز در پیروی از ایشان نقشی بسزا داشت. در سال ۱۳۴۷ به شوق دیدار حضرات استاد شهریار (رهسپار شهر تبریز شدم با آنکه در آن روزگار استاد کسی را به حضور نمی‌پذیرفتند) توفیق یار شد و خوشبختانه مرا با روبی گشاده و آغوشی باز به حضور پذیرفتند و در بعد از ظهر روز جمعه ۲۴ آبان ماه سال ۱۳۴۷ شرفیاب شدم. استاد در آستانه در منتظرم بودند، همین که ایستادم در میان دست پرمهرشان قرار گرفت، خود را غرق در شور و نشاط می‌دیدم. به من راه می‌دادند که یک جلد قرآن، دیوان حافظ، دفتر و قلم استاد، یک پوست تخت، یک پشتی، یک صندلی لاهستانی و یک بخاری تمامی آرایه‌های آن بود. دستور فرمودند روی صندلی بنشینم و با کسب اجازه از محضرشان روی زمین در کنار استاد قرار گرفتم. پس از چند دقیقه آقای بیوک نیک‌اندیش یار شفیع استاد و مؤلف کتاب خاطرات شهریار با دیگران وارد شدند. بعد از مصحری گفتگو و خواندن چند قطعه شعر، غزلی را که به همراه داشتم و به استقبال غزلی از استاد سروده بودم، خواندم. به اینجا رسید که گفتم:

عمری در انتظار تو بودم نیامدی / عمری دگر به عاشق چشم‌انتظار بخش
در اینجا استاد این بیت را با حالتی وصف‌ناپذیر خواندند، به خواندن بقیه غزل ادامه دادم تا به جایی که گفتم:

کس را ز سوز سینه‌ی حافظ نصیب نیست / یا رب مرا به سوز دل شهریار بخش
شاهد گرت به توسن همت امید نیست / جولانگه غزل تو به آن شهسوار بخش
در اینجا استاد ضمن تحسین بنده فرمودند: تو مستحق بودی که پیش ما بیایی زیرا ما تو را

با نخجوانی عکاس و نقاش روبه‌روی خانه‌مان اشتباه گرفتیم.

خدمت استاد عرض کردم: استاد اگر شاگرد لایقی هستم گواهینامه مرا مرحمت فرمایید که استاد بی‌درنگ آخرین غزل خود که با عنوان (مشق استاد) سروده بودند و در جلد دوم کلیات استاد به چاپ رسیده، در کتابچه‌ای که به همراه داشتم، مرقوم فرمودند.

محضر استاد منبع فیض بود که یاد دیدارشان دری از بهشت به روی من باز شد. باید عرض کنم، میزان ارادت من به استاد در برخی از غزل‌ها به ویژه در قطعه (تو بی ما چه می‌کنی) بداست ولی گفته‌ام (بس سال‌ها به توسن همت زدم رکاب / می‌تاختم ولی نرسیدم به گرد او).

با این حال باید عرض کنم: بنده تمایلی به نشر آثارم نداشتم کما اینکه تاکنون اقدام به انتشار آنها نکرده‌ام. اما از تنها فرزندم و خواسته دوستان باذوقم مرا واداشت که در این دوره از زندگی با انتشار قسمت از سروده‌هایم که در دفتری ثبت شده، موافقت نمایم. این بود که یاری و به همراه سرکارش، اشراف‌السادات سادات دبیر محترم فرهنگسرای استاد محمدحسین شهریار و فرهنگسرای دبیرش امیر بهی شهریار دفتر را در اختیار جناب آقای باقری، ناشر محترم انتشارات نگینا قرار دادم.

از جناب آقای اصغر عبداللهی که ویرایش اثر را به عهده گرفتند نهایت سپاسگزاری را دارم که از نتیجه دوستی خانوادگی به ایشان این گونه بهره‌مند شدم.

از ناشر محترم که با رویی گشاده اقدام به نشر این اثر کرده‌اند، ممنون و متشکرم. باشد که با یاری خداوند توانا اگر عمری باقی بود، بقیه آثار دوران گذشته را درآوری نموده و در چاپ بعدی در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهم.

در پایان توفیق و پیرومندی همه ادب‌دوستان و ادب‌پروان باذوق، نشر ترنیم ایران را از پیشگاه آفریدگار توانا که گرداننده سرنوشت و مقدرات ما است و ما تابع آن هستیم، خواستارم.

قاسم نخجوانی (شاهد)

شهریار - شهریور سال ۱۳۹۴ خورشیدی